



جلد اول

سیاست‌نامه‌های قاجاری

سی و یک اندرزنامه سیاسی عصر قاجار

تصحیح و تحشیه: دکتر غلامحسین زرگری نژاد

سیاست‌نامه‌های قاجاری
سی و یک اندرزنامه سیاسی عصر قاجار
جلد اول

گردآوری و تصحیح:
دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد



نگارستان اندیشه
تهران، ۱۳۹۵

سرشناسه: زرگری نژاد، غلامحسین، ۱۳۲۹ - ، گردآورنده، مصحح
عنوان و نام پدیدآور: سیاست‌نامه‌های قاجاری : سی و یک اندرزنامه سیاسی عصر قاجار/
گردآوری و تصحیح غلامحسین زرگری نژاد. وضعیت ویراست: [ویراست ۲]
مشخصات نشر: تهران: نگارستان اندیشه، ۱۳۹۵. مشخصات ظاهری: ج۴.
شابک: دوره: 7-09-8273-600-978؛ ج.۱: 5-03-8273-600-978؛ ج.۲: 6-06-8273-600-978؛
ج.۳: 3-07-8273-600-978؛ ج.۴: 0-08-8273-600-978
وضعیت فهرست نویسی: فیفا
یادداشت: تعدادی از رساله‌های این کتاب قبلاً تحت عنوان "سیاست‌نامه‌های قاجاری:
رسائل سیاسی" در سال ۱۳۸۶ منتشر شده است.
یادداشت: کتابنامه.
عنوان دیگر: سی و یک اندرزنامه سیاسی عصر قاجار. موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
موضوع: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ق. -- اسناد و مدارک. ایران --
تاریخ -- انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ق. -- اسناد و مدارک.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۴/۱۳۱۰ DSR. رده‌بندی دیویی: ۷۲۷.۰۷۴/۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۲۷۳۵۲

سیاست‌نامه‌های قاجاری

سی و یک اندرزنامه سیاسی عصر قاجار (جلد اول)

گردآوری و تصحیح: دکتر غلامحسین زرگری نژاد
ناشر: نگارستان اندیشه
چاپ و صحافی: نسیم
طراح جلد: سعید صحابی
حروفچینی و صفحه‌آرایی: مرتضی انصاف‌منش
نوبت چاپ: نخست، ۱۳۹۵
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت دوره چهارجلدی: ۱۳۰۰۰۰ تومان
همه حقوق اثر برای مؤلف محفوظ است

نشانی ناشر: م. انقلاب اسلامی، ابتدای خ آزادی، خ استاد بهزاد، پلاک ۲۹، واحد ۷
تلفن: ۶۶۴۳۵۴۲۳ - نمابر: ۶۶۴۳۵۴۲

مقدمه ناشر

انتشار کتاب، در روزگاری که همه چیز رنگ و بوی مجازی به خود گرفته، به سان قمار است که از ابتدا نتیجه‌اش هویداست. ناشران قدیمی و با سابقه، کم و بیش آلوده‌ی این قمار هستند و با همه دشواری‌ها همچنان به آن تن می‌دهند. در مقابل، تازه‌واردان که با دنیایی از آرمان و آرزو پا به این عرصه نهاده‌اند در مدتی کوتاه زیر فشارهای متعدد فعالیت‌های فرهنگی، قافیه را باخته و برای همیشه از این قمار خارج می‌شوند. در این میان، محدود ناشران و مؤسسات خصوصی که همچنان راه پر فراز و نشیب نشر را می‌پیمایند به پشت‌گرمی سرمایه‌ی اجتماعی و همراهی دوستداران کم‌شمار کتاب زنده‌اند. انتشارات مؤسسه نگارستان اندیشه، به سبب تجربه ده‌ساله‌ی مدیریتش در بخش‌های خصوصی، سرمایه‌ی اجتماعی خوبی را فراهم آورده و آن را با هزار امید در این مسیر به اشتراک نهاده است.

مؤسسه نگارستان اندیشه مینو، به عنوان یک مؤسسه فرهنگی - هنری چند منظوره، دارای مجوز از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی فعالیت رسمی خود را از نیمه‌ی سال ۱۳۹۳ آغاز کرد. انتشار کتاب، برگزاری نشست‌ها و برنامه‌های عمومی، اجرای فعالیت‌های فرهنگی - هنری و انجام پروژه‌های تحقیقاتی، آموزشی و مطالعاتی از جمله رسالت‌ها و اهدافی است که این مؤسسه برای خود ترسیم کرده است. لیکن در بدو امر، مدیران مؤسسه برای پرهیز از فعالیت‌های موازی و تکراری، برنامه‌ای ویژه و منحصر به فرد را طراحی کردند تا برای نخستین بار، به عنوان یک مجموعه کوچک و خصوصی، پلی میان افراد و نهادهای فرهنگی - پژوهشی ایران با سایر کشورها برقرار نمایند. مؤسسه با آگاهی از مقتضیات ویژه‌ای که در این مسیر وجود دارد، مرامنامه‌ای را برای فعالیت‌های خود تنظیم کرد که مهم‌ترین بند آن، حفظ استقلال کامل فعالیت‌ها و عدم دریافت هیچگونه کمک مالی یا بودجه از افراد، نهادها و مؤسسات خصوصی و عمومی در خارج از کشور است. در مواجهه با نمونه‌های داخلی هم تا حد امکان تلاش شد تا وقت و انرژی فراوانی که معمولاً برای جلب همکاری، مشارکت یا حمایت نهادهای دولتی و عمومی صرف می‌گردد به فعالیت‌های خصوصی سوق داده شود تا حرکت این بخش شتاب بیشتری پیدا کند. هدف‌گذاری صحیح در این

مسیر موجب شد که در مدتی کوتاه کارنامه‌ای قابل اعتنا فراهم آید که تمام آن متکی به ظرفیت‌های مؤسسه و مستقل از حمایت‌های دولتی بود. برگزاری چندین کنفرانس و کارگاه در کشورهای فرانسه، لهستان، مجارستان، هند و گرجستان و اجرای طرح‌های نوآورانه و ابتکاری نظیر تأسیس نخستین کاوشکده باستان‌شناسی کودک، نمونه‌ای از فعالیت‌های متعدد و متنوع مؤسسه در یکسال اخیر است.

واحد انتشارات مؤسسه با نام «نگارستان اندیشه»، پیش از تأسیس مؤسسه، و با اخذ مجوزی مستقل از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی فعالیت خود را شروع کرد لیکن انتشار آثار تخصصی در گروه‌های مختلف را از اواخر سال ۱۳۹۳ آغاز کرد. این انتشارات با طراحی پنج کارگروه اصلی، برای انتشار آثار تالیفی، پژوهشی و ترجمه، به حد توان و امکانات خود سرمایه‌گذاری مطلوبی را انجام داد که حاصل آن انتشار بیش از بیست اثر در نخستین سال فعالیتش بود. تثبیت نام و کارهای انتشارات، به این روند شتاب داد به نحوی که پیش‌بینی می‌شود در دومین سال فعالیت، بیش از چهل عنوان کتاب منتشر سازد. این فعالیت‌ها بیش از هر چیز مرهون همراهی پیشکسوتان و استادانی است که تیم نسبتاً جوان مؤسسه را در پیمودن مسیر ناهموار فعالیت‌های فرهنگی امیدوار و دلگرم می‌سازند.

در حال حاضر انتشارات نگارستان اندیشه دارای پنج کارگروه با عناوین: مطالعات تاریخی و ایران‌شناسی؛ روانشناسی و مدیریت؛ مطالعات فرهنگی و ادبی؛ مطالعات شهری؛ دانش و نرم‌افزار است. در واقع واحد انتشارات، مکمل سایر فعالیت‌های مؤسسه بوده و با مشاوره و راهنمایی ده‌ها تن از استادان و پژوهشگران به انتخاب و انتشار آثار مبادرت می‌ورزد. از آنجایی که تمام این کامیابی‌ها برخاسته از سرمایه‌ی اجتماعی مجموعه است، لذا هدف اصلی مؤسسه (در همه‌ی واحدها) استفاده از همراهی و همکاری حداکثری شخصیت‌ها و مجموعه‌های فرهنگی و افزودن سرمایه‌ی اجتماعی خود است تا این مسیر راه همگام با دیگر نیک‌اندیشان میهن با دلگرمی بیشتری بپیماید.

مدیرعامل

فهرست مطالب

۱۱		دیباچهٔ چاپ دوم
۱۳		درآمد
۳۲		مروری بر محتوای اندرزنامه‌ها
۱۳۹		شیم عباسی
۱۵۱		تحفهٔ عباسی
۱۵۷		مقدمه در تحقیق معنی سلطنت
۱۶۰		تحفهٔ اول در حیا
۱۶۳		تحفهٔ دویم در ادب
۱۶۶		تحفهٔ سیم در عدالت
۱۷۰		تحفهٔ چهارم در سخاوت
۱۷۵		تحفهٔ پنجم در شجاعت
۱۸۰		تحفهٔ ششم در حلم
۱۸۲		تحفهٔ هفتم در عفو
۱۹۱		آثار عقل در سیاست‌مدن

- المجمعة الاولى: در بیان علم و طریقهٔ تدبیر منزل و آنچه متعلق به آن است و در آن چندین تحفه است. . . . ۱۹۱
- المجمعة الثانية: در بیان سیاست مدن است. . . . ۲۰۲
- چهار فصل سلطانی ۲۳۳
- داستان سئوال و جواب حکیمانه ۲۵۷
- شمس الانوار (قانون السلطنة) ۲۹۹
- ذکر تفوق و تفضل بر جمیع علما و قتها و فضلا و حکما و فلاسفه سلف و خلف و اولوالالباب هفت کشور
نمودن و بر ایشان فخر و مباهات نمودن. ۳۳۴
- در تعریف حروف مقطعه تهجی. ۳۳۶
- سرمشق رستم الحکمایی در باب تسخیر بلاد و امصار. ۳۵۲
- خصایل الملوک (جهان آرا). ۳۹۵
- خصلت اول: لزوم ترک دنیا و عبرت گرفتن از امثال و ماسواست. ۴۰۳
- خصلت سیم: لزوم نظام و نسق است در عالم از برای تمشیت مهام بنی آدم. ۴۲۰
- خصلت چهارم: لزوم سلطنت است از جهت رفاه اهل مملکت و ایمنی شرع و ملت. ۴۵۰
- خصلت پنجم: ذکر فواید عدل و داد است از برای کافهٔ عباد، خاصهٔ ملوک سعادت نهاد. ۴۶۴
- خصلت ششم: نصایح ارسطاطالیس معلم اول به اسکندر ذوالقرنین از جهت رفع شور شر و آداب جنگ
و جدل است. ۴۷۶
- خصلت هفتم: ذکر لزوم فکر صایب است از برای مالکان رقاب از جمله ارتفاع نقایص و عوایب. ۴۹۱
- خصلت هشتم: لزوم تیقظ و خبرت است از برای اساطین ملک و ملت. ۴۹۷
- خصلت نهم: ذکر لزوم توکل است بر سیل جزم در عزم از برای اساطین سلاطین و وجوب شجاعت است از
برای خداوندان تاج و نگین. ۵۲۳
- خصلت دهم: لزوم تواضع است از برای اقاصی عالم و ادانی بنی آدم. ۵۳۴
- خصلت یازدهم: ذکر لزوم حفظ امانت است از برای ارکان ملک و ملت. ۵۴۵
- خصلت دوازدهم: لزوم وفاست از برای خداوندان آلا و نعما. ۵۴۹
- خصلت سیزدهم: لزوم صبر و تأمل و تأتی است از برای ملوک عالم و خواقین بنی آدم. ۵۵۰

۵۵۵	 خصلت چهاردهم: لزوم غیرت است از برای صاحبان عزّت و شوکت.
۵۶۲	 خصلت پانزدهم: ذکر لزوم مشورت و تدبیر است از برای ملوک سعادت تخمیر، به حکم ملک کییر.
۵۶۴	 خصلت شانزدهم: لزوم کتمان سرایر و اخفای ضمائر است از برای ملوک و اکابر.
۵۶۷	 خصلت هفدهم: تحصیل نام نیک است از برای ملوک ترک و تاجیک.
۵۷۱	 خصلت هیجدهم: ذکر لزوم علم تربیت کردن اقاصی است بر ادانی و فواید آن است چنانکه دانی.
۵۸۹	 خصلت نوزدهم: ذکر لزوم فراست است از برای ملوک و اصحاب سیاست نیکوطویت.
۶۰۰	 خصلت بیستم: ذکر اغتنام فرصت است از برای خداوندان ابهت و نصفت.

۶۳۱	 کتابنامه
-----	----------------

۶۳۷	 نمایه‌ها
-----	----------------

دیباچه چاپ دوم

کتاب سیاست‌نامه‌های قاجاری پیش از این در سال ۱۳۸۶ مشتمل بر بیست و سه رساله توسط انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی در دو مجلد منتشر شد که در مدت کوتاهی به سبب استقبال مخاطبان، شمارگان آن نایاب گردید. نگارنده در این سال‌ها عزم آن داشت تا ضمن تجدید نشر کتاب، بر محتوای آن بیافزاید و رساله‌های دیگری را به این مجموعه اضافه کند. لیکن دشواری‌های موجود در مسیر گردآوری و تصحیح رسایل از یکسو و تنگناهای حاکم بر نشر چنین آثاری از سوی دیگر، فرایند نشر کتاب را به تأخیر انداخت. خوشبختانه حمایت و مساعدت پژوهشکده تاریخ اسلام زمینه نشر مجدد این کتاب را فراهم آورد.

مجموعه‌ی حاضر، علاوه بر بیست و سه رساله‌ای که در چاپ اول منتشر شده، به همراه ده عنوان رساله سیاسی دیگر از عصر ناصری و مظفری اینک در مجموعه واحدی تجدید چاپ شده و در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد. به این ترتیب شمار رساله‌های حاضر سی و یک رساله است که از عصر دومین شاه قاجار آغاز و تا آستانه نهضت مشروطیت ایران را دربرمی‌گیرد. نگارنده، رساله‌های مشروطیت را هم در مجلدات دیگری با عنوان «رسایل مشروطیت» تصحیح و منتشر کرده است. مصحح در فرایند آماده‌سازی و تصحیح رسائل این چاپ، ملاحظات داشته که برای استفاده بهتر مخاطبان، اجمالاً به آن اشاره می‌شود:

- ۱- رساله‌ها در چاپ جدید در قالب چهار جلد ارائه شده‌اند؛
 - ۲- تغییراتی در تمامی فهرست‌ها داده شده و به منظور سهولت خوانندگان، برای هر جلد، فهرست تفصیلی قرار داده شده است؛
 - ۳- رساله‌ها به ترتیب تاریخ تألیف مرتب شده‌اند؛
 - ۴- پی‌نوشت‌ها و توضیحاتی چند در بعضی از قسمت‌ها افزوده گشته که در چاپ قبلی وجود نداشته است؛
 - ۵- شماری از اغلاط مطبعی اصلاح شدند.
- از سرکار خانم مرجان مهدوی مقدم برای استخراج نمایه‌ها و فهرست‌گردانی می‌شود.

غلامحسین زرگری‌نژاد

استاد بازنشسته دانشگاه تهران

فروردین ماه ۱۳۹۳

درآمد

اندرزنامه‌های سیاسی، فقه حکومتی، احکام السلطانیه‌ها، رسایل سیاسی و اجتماعی و کتابچه‌ها و لوایح قانونی که ارکان منابع اندیشه و میراث تفکر سیاسی ایران را تشکیل می‌دهند، در مقایسه با سایر آثار و مکتوبات فرهنگی، ناشناخته‌ترین بخش این منابع و میراث به شمار می‌روند. به رغم تلاش‌های تحقیقی و پژوهش‌هایی که در چند دهه اخیر برای معرفی و نشر تعدادی از این میراث صورت پذیرفته است، هنوز شمار زیادی از آن‌ها ناشناخته و انتشار نیافته باقی‌مانده‌اند. به نظر می‌رسد تا آن هنگام که لااقل عمده و زبده این آثار که در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی و لابلاهی مجموعه‌های شخصی و حتی در جوف بعضی پرونده‌های مراکز آرشیوی متروک و گمنام مانده‌اند، در دسترس محققان و پژوهشگران علاقمند به مطالعات تاریخ اندیشه سیاسی ایران قرار نگیرد، داوری عالمانه و شایسته در باب ماهیت، روند تحول و یا انحطاط تاریخ تفکر سیاسی میسر نخواهد بود.

طی سال‌های گذشته، با الهام و پیروی از برخی تلاش‌هایی که تعدادی از فرزندگان این مرز و بوم در جهت شناساندن این میراث گران‌سنگ صورت داده‌اند، در حد توان خویش کوشیده‌ام تا تعدادی از این آثار را شناسایی، تصحیح و در اختیار علاقمندان قرار دهم. دو رساله کوتاه در زمینه اهمیت مقابله با هجوم اقتصاد بیگانه به سرمایه‌داری تجاری نحیف ایران در عصر ناصری، به نام‌های *ارشاد العباد الی عمارة البلاد*، اثر شیخ محمد اسماعیل

محلاتی غروی از علمای حامی مشروطه^۱ و *ارشاد الغافلین و تنبیه الجاهلین*، نوشته سید احمد مولوی کاشانی^۲، *رسایل مشروطیت*^۳، شامل هجده رساله در دفاع یا نکوهش مشروطیت که اینک شمارشان با نویافته‌هایی در همین باب، قریب به چهل رساله رسیده است و به زودی نشر خواهند یافت و هفت رساله سیاسی از عصر ناصری و مظفّری^۴، همچنین چند رساله کوتاه که در برخی از مجلات انتشار یافته‌اند، شماری از این آثارند.

بر آن بودم تا با انتشار این دفتر در صورت توفیق، کلیه آثار اندیشه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عصر قاجار را که طی سال‌ها فراهم کرده‌ام، با انتظام موضوعی و تاریخی انتشار دهم. پیش از تصمیم به انتشار منظم آثار سیاسی دوره قاجار، علاقمند بودم تا انتشار آثار اندیشه سیاسی و اجتماعی ایران را از قدیمی‌ترین ایام، یعنی از نخستین قرون دوره اسلامی آغاز کنم. فرزانه‌گانی چون ابن مقفع، جاحظ و دیگران در این زمینه تلاش‌های ارزشمندی داشته و آثاری آفریده‌اند که شایسته است روزی تمام آن‌ها در قالب مجموعه‌ای به هم پیوسته و همراه با تصحیح انتقادی در اختیار علاقمندان قرار گیرند، اما نگرانی از به تعویق افتادن آثار سیاسی دوره قاجار که در میان علاقمندان به تاریخ معاصر ایران از اهمیت بیشتری برخوردارند، باعث شد تا به تصحیح و نشر مکاتبات سیاسی این دوره، شامل اندرزنامه‌های سیاسی، رسایل و کتابچه‌ها و لوایح قانونی و حکومتی اولویت داده و آن اندیشه را به فرصتی دیگر واگذارم.

در میان نوشته‌های سیاسی دوره قاجار، اندرزنامه‌ها از قدمت بیشتری برخوردارند و دوره حیات آن‌ها تا عصر مشروطه نیز امتداد دارد. به همین علت دفتر اول این مجموعه را اندرزنامه‌های سیاسی تشکیل می‌دهند. به دلیل کثرت شمار این آثار و به آن سبب که برخی از آن‌ها تکرار محتوای یکدیگرند، بنابراین بر آن شدم تا زبده و نمونه‌های آن‌ها را که شامل دو جلد کتاب خواهند شد، ارائه کنم.

۱ شیخ محمد اسماعیل محلاتی غروی، *ارشاد العباد الی عمارة البلاد*، (رساله‌ای در دفاع از اقتصاد ملی در دوره قاجار)، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: فرهنگ و توسعه، سال اول، شماره اول (شهریور ۱۳۷۱)، صص ۲۹-۲۲.

۲ سید احمد فخرالدین مولوی کاشانی، *ارشاد الغافلین و تنبیه الجاهلین*، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: کتاب معاصر ایران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، کتاب هفتم (بهار ۱۳۷۴)، صص ۳۴۵-۳۲۵.

۳ *رسایل مشروطیت*، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۴.

۴ *رسایل سیاسی عصر قاجار*، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: کتابخانه ملی ایران، ۱۳۸۰.

در دفتر دوم رسایل و کتابچه‌های جدید و متأثر از فضا و مبانی تفکر نوین اروپایی ارایه شده است. دفتر سوم شامل رساله‌های انتقادی و رساله‌های اقتصادی و اجتماعی خواهند بود. به نظر می‌رسد که در صورت انتشار تمام آن‌ها، مجموعه مجلدات آثار اندیشه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دوره قاجاریه به حدود ۱۰ جلد کتاب برسد.

علی‌رغم آنکه در تاریخ قاجاریه، توجه به تمدن‌فرنگی و تمایل به اخذ دستاوردهای نوین مغربی برای انجام اصلاحات و تحرک بخشیدن به شرایط سکون و قهقریایی کشور، از همان صدر دوره قاجاریه شکل گرفت و به دنبال آن نگارش و تألیف رساله‌ها و کتابچه‌های گوناگون سیاسی، فکری، اقتصادی، نظامی و اجتماعی آغاز گردید، اما تداوم بافت و ساخت نظام فرمانروایی مطلقه باعث شد تا تعدادی از علمای دین، اعم از علمای شیعه، اهل سنت، تعدادی از مشایخ صوفی و برخی از بزرگان فرق تازه مذهبی، مانند شیخیه، با تأسی به سنت اسلاف خود، همچنان راه و رسم تأثیر بر دستگاه قدرت یا کاهش و تعدیل روش‌های جباریت در فرمانروایی را در تألیف اندرزنامه‌های سیاسی جستجو کرده و خوشبینانه تصور کنند که آثار ایشان محل اعتنا واقع شده، قدری از آلام مردم را کاهش خواهد داد. بدین‌سان بود که در دوره قاجاریه نیز نه تنها نگارش اندرزنامه‌های سیاسی امتداد یافت، بلکه شمارشان نیز از بسیاری از ادوار گذشته فراتر رفت.

از آغاز دوره قاجار تا روزگار فرمانروایی محمدشاه (۱۲۶۴ - ۱۲۵۰)، به دلیل نیاز شدیدی که حکام قاجاری، خاصه در برابر هجوم روسیه به سرزمین‌های شمالی ایران به حمایت مجتهدین داشتند، عمده این اندرزنامه‌ها توسط علمای شیعی و تعدادی نیز به همت برخی از منشیان و دیوانسالاران و مورخان تألیف شد.

چون در دوره فرمانروایی محمدشاه، با اختیارات کامل و سکان‌داری زمام امور توسط حاج میرزا آقاسی، میان علما و دستگاه سلطنت فاصله افتاد و دراویش از دوره تعقیب‌های شدید گذشته، آسوده‌حال و فارغ‌البال گشتند، به اندیشه افتادند تا با تألیف و تقدیم اندرزنامه‌های سیاسی راهی به سوی تقرب به دستگاه سلطنت بگشایند. این دست از اندرزنامه‌ها چه از نظر اهداف نویسندگان آن‌ها و چه از حیث مبانی اعتقادی به شالوده‌های سلطنت با تمام اندرزنامه‌های پیشین و هم‌زمان خود تفاوت اساسی دارند. به این معنی که در اندرزنامه‌های دراویش، بر خلاف اندرزنامه‌هایی که علمای شرع یا

دیوان‌سالاران و منشیان متشرع نوشته‌اند، سلطنت سلاطین قاجاری نه تنها مشروعیت بالذات یافته، بلکه ادامه ولایت نبوی و مرتضوی نیز قلمداد گشته است. درست است که تمایل درویش به نادیده گرفتن مبانی تفکر سیاسی شیعه در اعتقاد به اغتصابی بودن حکومت‌های عصر غیبت از همان دوره سلطنت فتحعلی شاه و شاید در رقابت با علمای شیعه و به قصد اعطای امتیاز به شاه قاجار برای برکشیدن تصوف و متصوفه آغاز شد و در همان زمان نیز با واکنش میرزای قمی مواجه گشت^۱، اما توجه به تبلور این نگاه و نگرش در عصر محمدشاه و ناصرالدین‌شاه و تألیف فزون‌تر اندرزنامه‌هایی با همین مضمون، ضمن آنکه از استمرار رقابت درویش با علمای شرع در این ایام حکایت دارد، از دگرگون شدن هدف‌های دیرینه اندرزنامه‌نویسی توسط درویش، یعنی تلاش برای مهار سلطنت و نه اعطای امتیاز به آن نیز حکایت می‌کند. می‌دانیم که طی تاریخ طولانی اندرزنامه‌نویسی در ایران، تمام اندرزنامه‌نویسان کوشیده‌اند بدون آنکه متعرض مشروعیت و یا عدم مشروعیت حکام زمانه شوند، فرمانروایان را به رعایت حداقل قواعد مملکت‌داری دلالت کنند، اما با پدید آمدن این درویش در عصر قاجار که دایره بحث از سلطنت و وزارت و عدالت و مفاهیمی چون آن‌ها را که ارکان مباحث اندرزنامه‌نویسی است، به قلمرو مشروعیت تمام تصرفات سلطان در عصر غیبت بسط داده و حکومت سلاطین را ادامه ولایت نبوی می‌شمردند، برای نخستین بار در تاریخ ایران، با دو دسته از اندرزنامه‌ها روبرو می‌شویم؛ دسته‌ای که به سبک و سیاق اندرزنامه‌های پیشین، برای دلالت سلطان به رعایت احوال مردم نوشته شده‌اند و دسته دیگر که با اعطای مشروعیت کامل به سلطنت مطلقه، جلب حمایت سلطان از یک جریان اعتقادی و منافع فرقه‌ای را دنبال می‌کردند. اندرزنامه‌هایی چون *تحفة الناصریه فی معرفة الالهیه* و *وجوب دعای شاه* که در این دفتر ارایه شده‌اند، همچنین *مفرح القلوب* محمدنمدیم بارفروشی، نمونه‌هایی از این دست‌نوشته‌ها به شمار می‌روند.

پیش از مروری کوتاه به محتوای مجموعه اندرزنامه‌هایی که در این دفتر ارایه خواهند شد، بد نیست نگاهی داشته باشیم به دلایل استمرار حیات طولانی اندرزنامه‌نویسی و عدم تکامل مضمون و قالب و تداوم و تکرار مفاهیم و مقوله‌های درونی آن‌ها. واقعیت آن

۱ الجیلانی القمی، میرزا ابی القاسم، *جامع‌الشتات*، تهران: منشورات شركة الرضوان، بی‌تا، جلد اول، ص ۹۲

است که اگر مبدأ تکوین نخستین اندرزنامه‌های سیاسی را اوایل قرن دوم هجری و آثاری چون *ادب الصغیر و ادب الکبیر و رسالة الصحابه* ابن مقفع بشماریم، با عنایت به آنکه تألیف آن‌ها در تاریخ ایران تا عصر مشروطه نیز امتداد داشته، جای این پرسش است که:

اولاً: چرا حیات اندرزنامه‌نویسی در ایران تا این اندازه دیرپا و ماندگار شد؟

ثانیاً: چرا محتوای اندرزنامه‌ها که ریشه‌دارترین تکاپوی اندیشه‌گران سیاسی زمانه خود بودند، در طول این تاریخ طولانی گرفتار رکود شدند و گام چشمگیر و عمده‌ای به سوی تکامل و ارائه آرای سیاسی جدید در مملکت‌داری برنداشتند؟

ثالثاً: آیا توصیف شاهانی چون انوشیروان و سلطان محمود و ملک‌شاه و غیره با عناوینی چون ظل‌الله و عادل و عدالت‌طلب، در غالب اندرزنامه‌ها، به معنای باور و اعتقاد راسخ نویسندگان آن‌ها به آسمانی بودن سلطنت این سلاطین و شاهان بعدی است؟ آیا به راستی آنان باور داشته‌اند که این سلاطین، عادل و عدالت‌پرور بوده‌اند؟

رابعاً: نهاد وزارت با کدام منطق سیاسی تا به این اندازه در اندرزنامه‌ها محوری شده است؟ خامساً: چرا در غالب اندرزنامه‌ها از وجوب و ضرورت حکومت و قدرت حتی همین حکومت‌های ستمگر تا این اندازه حمایت و دفاع شده است؟

اگرچه تبیین و تحلیل تمامی این پرسش‌ها در این مقدمه کوتاه، دشوار و نامیسر است، اما از آنجا که توجهی هرچند مجمل و موجز به آن‌ها می‌تواند چشم‌اندازی باشد برای معرفت به برخی از شالوده‌های تداوم و تکرار تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، بنابراین کوشش می‌کنیم تا در باب آن پرسش‌ها قدری تأمل کنیم.

اگر درست باشد که اندیشه و تفکر انسانی و حیات فرهنگی، در «عالم مثل» پدید نیامده و در پیوندی مستقیم با شرایط عینی و حیات اجتماعی و دوره تاریخی جوامع بشری قرار دارند، لاجرم می‌توانیم نتیجه بگیریم که میراث اندرزنامه‌نویسی تاریخ ایران نیز چه در تکوین و چه در امتداد حیات خود، با زیرساخت‌های اجتماعی و تاریخی خود پیوندی تنگاتنگ داشته و دلیل تکرار ارکان و مفاهیم و مقوله‌ها و مضامین آن، در طول تاریخ نیز همین پیوند بوده است. به عبارت دیگر، چه شالوده‌های مفهومی اولیه و ساختار نخستین آن و چه مبانی سکون و رکود آن‌ها را باید در ربط با تحول یا رکود همین زیرساخت مورد مذاقه و واریسی قرارداد.

به گواهی تاریخ، نخستین آثار اندرز سیاسی، یعنی همان آثار ابن‌مقفع در اوایل عصر عباسی، در شرایطی پدید آمدند که ایرانیان فرهیخته‌ای چون خود روزبه که به جرم دانایی و خردمندی و «شاید گستاخی اندیشه» به زندقه متهم شدند، به هیچ وجه شرایط و زمینه‌های ارائه تمام اندرزهای سیاسی خویش را به خلفای اولیه عباسی نداشتند، تا چه رسد به آنکه بستری هموار برای ارائه نظریه‌ای جدید در باب اصول حکمرانی و قواعد مملکت‌داری داشته باشند. به همین دلیل هم ناچار شدند تا برخی از همان اندرزها را نیز به خلفا و اطرافیان عرب وی در قالب داستان حیوانات (کلیله و دمنه) بیاموزند.

روزبه و فرهیختگان ایرانی بعد از وی، به خلاف فرمانروایان عرب، میراثی کهن در اصول کشورداری را در دست داشتند. آنان در صورت مهیا بودن محیط طبیعی رشد تفکر، می‌توانستند آن میراث را تکامل بخشند. به همین دلیل نیز هنگامی که دستگاه خلافت را از ابتدایی‌ترین آداب حکومت بی‌بهره یافتند، نه برای بقای فرمانروایی ایشان بلکه برای کاهش ستم‌های خلفا و عمال ایشان در حق ایرانیانی که همچنان موالی عرب قلمداد شده و به اشکال مختلف تحقیر می‌گشتند، بر آن شدند تا با نگاشتن نخستین اندرزهای سیاسی، آن هم در حد ظرفیت و قابلیت مخاطبان عرب و نه در حد نهایی بلوغ اندیشه سیاسی خود، کوششی را در جهت تأدیب حاکمان عرب به ادب سیاسی و فرمانروایی مطلوب آغاز کنند. گمان آنان این بود که شاید این تأدیب ثمربخش افتد و در پرتو آن، قدری از بار مصائب موالی ایرانی نیز کاسته شود.

قدر مسلم آن است که در صورت رشد و تکامل زیرساخت‌های فکری و اجتماعی دستگاه خلافت و ظهور نیازهای جدید و پدید آمدن بستر تازه برای ارائه طرح‌های نوین سیاسی و حکومتی، اندرز سیاسی اولیه در زمینه‌های جدید تکامل و تعالی جدی پیدا می‌کرد، اما چنین تکاملی نه تنها رخ نداد، بلکه نظام خلافت عباسی هرچه از عصر اول تأسیس خود فاصله گرفت، به قهقرا و تحجر افتاد. از دوره دوم عباسی که مورخان مبدأ آن را عصر معتصم می‌دانند، خلفای این خاندان که به مرور با هجوم و پیشروی جوامع بدوی شرق و شمال شرقی ایران به سوی مرزهای کشور روبرو بودند، به زودی آلت دست کامل مخدومان خود قرار گرفتند. به همین روی نیز هرگز نتوانستند با آرامش و قرار در مسند خلافت مستقر باشند، تا چه رسد به فراهم ساختن زمینه‌های توسعه و تکامل

فرمانروایی خویش. در چنین بستری از سکون و انحطاط، وقتی احکام السلطانیه‌ها نیز که آثار علمای شرع وابسته یا حامی دستگاه خلافت بودند، در همان قالب اولیه منجمد و متوقف ماندند، چه جایی برای تحرک و تکامل اندرزنامه‌های سیاسی باقی می‌ماند.

واقعیت آن است که ساخت و بافت جامعه ایران در تمام دوره طولانی حکومت غزنویان تا اوایل قرن سیزدهم هجری که به تدریج گرایش به ترقی‌خواهی و اصلاح‌طلبی، آن هم بدون فراهم بودن شرایط و زمینه‌های عینی پدید آمد، یکسره ایلاتی و بدوی بود و تحت کنترل ارزش‌های بدوی، نه مدنی. در تمام این دوران در رأس قدرت سیاسی کشور، خانی قرار داشت که گاه همچون محمود غزنوی خود را سلطان می‌خواند و انگشت در جهان کرده، قرمطی می‌جست، گاه نیز همانند محمد سلجوقی خویشان را ملک‌شاه لقب می‌داد و در دوره‌ای نیز همچون هلاکو لقب ایلخان اختیار می‌کرد و خویشان را فرستاده خانی می‌دانست که به زعم مغولان نماینده خدا بر روی زمین بود و یاسای او قانون خداوند در زمین محسوب می‌شد. در این دوران طولانی تاریخ ایران، گرچه گاه کسانی از خربندگی نیز به امارت می‌رسیدند، اما عموماً همان خوانین و خواقین غز و سلجوقی و خوارزمشاهی و مغول و تیموری بودند که قدرت عالی‌ه را در قبضه خود داشتند، نه دانیان و فرهیختگان.

این حکام برای اداره امور کشوری که آن را با قلع و قمع پیشینیان بدوی خویش و با استیلا و نه استکفاء تصاحب کرده و از چنگ خلیفه عباسی به درآورده بودند، جز اردو و قشون به هیچ چیز دیگری متکی نبودند. دستگاه دیوان آنان نیز به مردانی قلیل محتاج بود. آنان برای این دستگاه، حداکثر مردانی می‌خواستند به نام وزیر و رجالی با نام مستوفی و شیخ الاسلام و منشی و کاتب و برید. این قلیل مردان نیز یا به رضایت، یا به اجبار از میان قلیل رجال صاحب کفایت شهرهای ایران برگزیده می‌شدند. می‌ماند بقیه مردم ایران که آنان نیز نزد این سلاطین، رعیت و ایل بودند و ایران زمین، یعنی خانه و کاشانه ایشان هم ملک طلق و مملکت تصرف شده با شمشیر محسوب می‌شد، نه کشور و سرزمین و وطن و ملت آنان. به تعبیر سعدی شیرازی، در ایران پلنگی می‌کردند نه کشورداری.^۱

۱ شیخ اجل که پس از حمله مغولان به بغداد رفته بود، سروده است که:

چو باز آمدم کشور آسوده دیدم پلنگان را کرده خوی پلنگی

با خوی و خصلت بدوی خوانین یا سلاطین جدید، طبعاً مراکز علمی نیز برای آنان بی‌ارزش بود و علم و دانش در نزدشان کالایی بی‌بها. آنان برای علاج بیماری‌ها، به بوعلی‌ها محتاج نبودند، شمن‌ها و جادوگران، طیبیان آنان بودند و اوراد و طلسمات، داروی دردهایشان. به همین دلیل نیز ابن‌سینا را در بدر کردند و فردوسی را تحقیر. برای آنان ناصرخسرو که حاضر نبود تا «قیمتی لفظ دُرّ دَرّی را» در پای خوکان بریزد منفور بود، و امیرمعزی که مهوع‌ترین تملق‌ها را از سلطان سنجر انجام می‌داد، عزیز و محترم. قدر مسلم این است که اندیشه اجتماعی همواره در شهرها و مراکز مدنیت بالیده و در تعامل با شهرهای هم‌جوار نشاط و تکامل یافته است. در تمام این دوره طولانی که بدویان بر ایران زمین استیلا داشتند، شهرها یا رو به نابودی و ویرانی گذاشتند، یا تبدیل به مرکز تجمع بادیه‌نشینان شدند. هویت ایرانی و بخش مهمی از فرهنگ ساکنان اصلی این سرزمین، به مرور دهور و ایام و با امتداد و سلطه بدویان استحاله شد. شماری از فرهیختگان ایرانی یا جلای وطن کردند، یا از دم تیغ و سنان گذشتند، یا بر دار شدند. خیلی نیز که بازماندند برای بقای خویش و در تلاش برای تأدیب و تعلیم حداقل آداب زندگی و اصول شهرنشینی و مملکت‌داری به بدویان، تبدیل به مستوفی و کاتب و واقعه‌نگار و منشی و یا حداکثر وزیر دربار شوکت‌مدار گشتند. فردوسی در قالب گفتگو از حوادث اواخر عصر ساسانی، چه زیبا دگرگونی ترکیب اجتماعی ایران در ایام خویش را به تصویر کشیده است:

ز ایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آمد اندر میان
نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود سخن‌ها به کردار بازی بود^۱

اگر این مختصر اشارت بسنده باشد و اهل تأمل را به وسعت مصائب و بلاها و قریب هشت قرن سیطرهٔ بداوت بر حضارت رهنمون کند، طبعاً دشوار نیست تا نتیجه گرفته شود که در این ایام بلا و تیره‌روزی و رکود و قهقرای مدنیت ایرانی در زیر سلطهٔ مهاجمان بدوی، چگونه همه منافذ تنفس و تداوم حیات اجتماعی و فکری جامعهٔ ایران پس از اندک تلاشی برای ماندن و نمردن بسته می‌شد و رمق‌های آخر نیز فقط در تلاش بقا و حیات به کار می‌رفت نه حرکت و خیزش.

۱ حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، تصحیح زول مول، تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۳، جلد هفتم، ص ۲۲۰

در باب ریشه‌ها و شالوده‌های انحطاط فرهنگی و تمدنی ایران، سخنان بسیاری گفته شده و تحلیل‌های گوناگونی عرضه گشته است، اما غالباً دور از معرفت دقیق به تحولات تاریخ ایران و از سر بی‌اطلاعی از واقعیات تاریخی. به نظر می‌رسد که در قیاس با نقشی که هجوم و سیطره مداوم بداوت در سوق دادن فرهنگ و تمدن ایرانی به رکود و سکون ایفا کرد، سایر علل و عواملی که برخی به عنوان عوامل انحطاط برشمرده‌اند، نقشی کاملاً فرعی داشته، یا در حقیقت در شمار معلول‌هایی بوده‌اند که به جای علت نشسته‌اند. به گواهی تاریخ، آنچه ایران را از ریشه سوزاند و بر جای خویش متوقف ساخت، سیطره طولانی بداوت بود و همه علل و عوامل فرعی انحطاط، ریشه در همین علت اصلی داشت.

در چنین گستره‌ای طولانی از بازدارندگی جامعه ایرانی از استمرار تنفس و حیات طبیعی و در طی ازمناهای طولانی که همواره نظام حاکم ماهیت بدوی داشت و فرهنگ و اندیشه اجتماعی را نیز به رنگ خویش طلب می‌کرد، اندرزنامه نویسان که یگانه راهنمایان سلطان، ملک شاه، خوارزمشاه، ایلخان و مرشد کامل و خاقان بلندآشیان و شاه انجم‌سپهر و مریخ‌صوالت و بهرام‌انتقام و... بودند، چگونه می‌توانستند در ساختی ثابت و مخاطبی واحد که گرچه عنوان سلسله و حکومتش متغیر بود، ولی دوره حیاتش طولانی و ماهیت رفتار و درجه عقل‌کشورداریش بدوی و ابتدایی، در آثار خویش سخنانی کاملاً تازه بنگارند و اصول و آراء کشورداری نویسندگان پیشین را تحرک و تکامل بخشند؟ بستر اجتماعی و سیاسی ثابت و مخاطب ثابت و حتی متحجرت‌تر از پیش، طبعاً رهنمود ثابت و تکرار تعلیمات را اقتضا می‌کرد. وقتی متعلم همواره در حد صباوت و بداوت پایدار بود، تعلیمات تازه معلم او را چه سودی می‌بخشید؟

اگر به دلیل محتوای به ظاهر سلطنت‌گرای اندرزنامه‌ها به چشم تحقیر و تخفیف به نویسندگان آنان ننگریم و افق اندیشه را به زمانه آنان نزدیک کنیم، شاید اذعان نماییم که آنان قلیل مردان مردم‌دوست این مرز و بوم بودند که هرگاه گوش شنوایی برای شنیدن می‌یافتند، در حد ادراک مخاطب و مرتبه نازل فهم و عقل و ظرفیت تحمل وی، با او سخن می‌گفتند تا وی را به رعایت حداقل‌ها در اصول حکومت و فرمانروایی رهنمون سازند. اشاره خواهیم کرد که پس از کاهش دوره یورش‌های مداوم بدویان و برقراری امنیت و آرامش نسبی در کشور و به دنبال «اهلی شدن» سلاطین و خواقین، به خصوص از

آستانه دوره قاجار، مضامین اندرزنامه‌ها نیز تحرک یافت و گفتگوهایی از وظایف سلطان در برابر ملک و ملت آغاز شد. پس کوتاه سخن آنکه:

۱. شهرها و مراکز مدنی به عنوان کانون‌های اصلی تولید اندیشه، به خصوص اندیشه سیاسی به دلیل سیطره فکری و فرهنگی بدویان، گرچه صورت و سیمای شهر را داشتند، اما در واقعیت، عمدتاً مراکز اسکان بدویان بودند.

۲. قلیل ساکنان ایرانی این شهرها، فقط می‌توانستند همان میراثی را که داشتند، نگهداری کنند.

۳. در چنین بستر راکد سیاسی و اجتماعی، طبعاً هرگونه اندیشه‌ای فراتر از عقل بدوی با رکود و انجماد مواجه می‌شد.

۴. چون اندرزنامه‌نویسان در هر دوره با وضع پایدار و حتی قهقرای و فرمانروایانی هم‌طراز عقل پیشینیان خود روبرو بودند، بنابراین در هر دوره ناگزیر شدند تا با سلاطین جدید و خواقین فلک‌اشتهار همان گویند که اسلاف اندرزنامه‌نویس آنان با سلاطین کامکار و صاحب‌حشم گفته بودند. هم حد درک این سلاطین مکرم‌آیین همین بود، هم ظرفیت آنان به همین اندازه.

تحول و تکامل اروپا و تولد پیاپی اندیشه‌های تازه، نه زائیده امتیاز اروپاییان بر ایرانیان در خلقت بود، نه محصول پیدایش رنسانس و انقلاب بازرگانی و صنعتی و غیره، بلکه زائیده تولد طبقه سوداگری بود که در پی جنگ‌های صلیبی و پس از تضعیف قدرت‌های فئودالی توانست تا از طریق اتحاد با سلاطین اروپایی و روی آوردن به مراکز ثروت در این سو و آن سوی دنیا، موجب اکتشافات جغرافیایی و رواج بازرگانی در اروپا گردیده، شالوده تکوین شهرهای جدید و پیدایش مدنیت و تولد تدریجی ملت‌های نوین اروپایی را میسر سازد. طی ده قرن حاکمیت فئودالی بر اروپا، در آن قاره نیز اندیشه و تفکر در انجماد و رکود به سر می‌برد و به دلیل رکود زیرساخت‌های اجتماعی و اقتصادی، از هیچ‌گونه تحرک و تکاملی برخوردار نبود.

نظام فئودالی اروپا علی‌رغم ماهیت راکد و منجمد آن، نظامی بود مبتنی بر قواعد و سنت‌هایی ریشه‌دار که فروریختن آن‌ها برای فئودال‌ها به سادگی میسر نبود. در سلسله مراتب فئودالی (هیرارشی فئودالی) سنت‌ها بیش از اراده‌ها حکومت داشتند، به همین دلیل

نیز خودسری‌های فردی به دشواری جلوه داشت و در صورت بروز و ظهور نیز با واکنش شدید روبرو می‌شد.

به عکس این نظام ریشه‌دار که مناسبات سیاسی و اقتصادی و نظامی و اخلاقی و خانوادگی در درون آن بر بنیاد قواعد و سنن مقدس فئودالی و اشرافی استوار بود، بداوت حاکم در ایران، نه در فرمانروایی قاعده و قانونی مستحکم داشت، نه در قالب خاندانی دیرپای دوام و استمرار می‌یافت. بدویان با فاصله‌های اندک جایگزین پیشینیان خود می‌شدند و با حذف قدرت رقیب، بر سریر قدرت و سلطنت تکیه می‌زدند. در چنین شرایطی از ناپایداری حکومت و دست به دست شدن سریع مسند فرمانروایی، نه امکانی برای دوام مالکیت‌های پایدار وجود داشت تا در پرتو قرار و آرامش خود اقتصاد زراعی را توسعه بخشد، نه تجارت بستر امنیت مطلوب می‌یافت و نه طبقه سوداگر که تحرک اقتصادی وی، از جمله عوامل سبب‌ساز تحرک اندیشه اجتماعی بود، ریشه می‌گرفت تا به حیات مدنی رونق و تحرک دهد. سلطنت بدوی نه نظام بود نه مقید به کمترین قاعده و قانونی. اراده یگانه خان بزرگ و سلطان، تنها قانون ساری و جاری در ممالک محروسه بود.

سلاطین بدوی که بنیاد قدرت خویش را بر مالیات یا حقوق سلطانی بنا می‌کردند و با هجوم‌های دائمی به این منطقه و آن منطقه و غارت شهرها و آبادی‌ها به تحصیل ثروت و مکنت می‌پرداختند، چون همواره در حرکت بودند، بنابراین دلیلی نیز برای انتخاب شهری خاص به عنوان کرسی حکومت خویش نمی‌دیدند. برای آنان، پایتخت اگر هم معنا داشت، محل سکناى مخدرات و بانوان حرم بود و نیز جای انباشت گنجینه‌ها. در نظام بدوی و از دریچه چشم حاکمان ایشان، شهرها و روستاها و مزارع وابسته به آن‌ها تنها یک فایده بزرگ داشتند، آن هم اینکه به عنوان «نان‌پاره» سهم سرداران سپاه و اقطاع و تیول آنان، یا دیگر عملة درگاه گردد.

در صورتی که سلاطین بدوی پیاپی جایگزین یکدیگر نمی‌شدند و همین نظام مبتنی بر اقطاع نیز حداقل ثبات و دوام را داشت و تیول‌ها پیاپی دست به دست نمی‌گشتند و سلطنت یک طایفه یا قوم بدوی دوام نسبی داشت و در پی هر هجوم تازه طوایفی جدید و خواقینی نوظهور و متابعان آنان به شهرها نمی‌تاختند، چه بسا امکان آن وجود داشت تا هم سنت‌ها و قواعد ثابتی برای کشورداری پدید آید، هم با برقراری انتظام مملکتی، اصناف

و طبقات شهرنشین ریشه‌داری که منشأ تحرک اقتصادی و اجتماعی و فکری جامعه می‌شدند، دوام پیدا کند. آنان که به تاریخ اجتماعی ایران آشنایی دارند، به خوبی اذعان دارند که در گستره حاکمیت حکام بدوی به این کشور، نظام اجتماعی در ارکان، همواره ثابت بود و آنچه پای پی تغییر می‌کرد، سیطره طوایف و عنوان و نام سلسله‌ها بود، نه ماهیت و شیوه حکومت.

با توجه به چنین شرایطی از بی‌ثباتی دایمی سلطنت و فرمانروایی در تاریخ ایران که به تبع خود، هم اقتصاد و هم جامعه، هم فرهنگ و هم مدنیت را بی‌ثبات می‌ساخت، همچنین با عنایت به اینکه پس از فروپاشی هر قدرت بدوی فراگیر یا محلی، جان و مال تمامی شهرنشینان و روستاییان نیز به سرعت در معرض تهدید هرج و مرج قرار می‌گرفت، دشوار نیست تا دریابیم که چرا در بسیاری از اندرزنامه‌ها، از سلطان ظالم نیز در مقایسه با فتنه و آشوب دائمی استقبال شده است. اندرزنامه‌نویسان لاقدر در این عرصه دغدغه‌ها و باورهای مردم را منعکس می‌کردند.

از نظر آنان سلطنت اگرچه خود بلایی بود، جانکاه، اما فقدانش نیز مصیبتی بزرگتر محسوب می‌شد. به همین دلیل نیز ناگزیر تصریح می‌کردند که: «إِمَامٌ عَادِلٌ خَيْرٌ مِنْ مَطَرٍ وَابِلٍ وَ أَسَدٌ حَطُومٌ خَيْرٌ مِنْ سُلْطَانٍ ظَلُومٍ وَ سُلْطَانٌ ظَلُومٌ خَيْرٌ مِنْ فِتْنَةٍ تَدُمُّ»^۱ یعنی امام و پیشوای عادل بهتر و پرنفع‌تر است از باران دانه‌درشت و شیر دژم شکننده، بهتر است از پادشاه ظلم‌کننده و پادشاه ظلم‌کننده بهتر است از فتنه‌ای که به سبب نبودن پادشاه همیشگی و دائمی باشد.

همچنین از زبان مردم می‌نوشتند که: «سُلْطَانُ جَائِرٍ أَرْبَعِينَ عَامًا خَيْرٌ مِنْ رَعِيَّةٍ مُهْمَلَةٍ سَاعَةً مِنْ وَاحِدَةٍ مِنَ النَّهَارِ».

یعنی سلطان ستمکار و جورپیشه در چهل سال بهتر است از رعیتی که سرخود باشند در یک ساعت از روز.

تجربه نشان داده بود که مصایب رفتار سلطان، چه بسا با اندرز قابل تقلیل و تعدیل بود، اما فتنه و شورش و هرج و مرج، نه پند و اندرز می‌شنید، نه با دلالت به منفعت آجل، حاضر به اغماض از چپاول عاجل بود. فتنه، تنها با وجود سلطنت و فرمانروایی مقتدر

۱ شرح نهج البلاغه، جلد ششم، ص ۲۲۲/کنز القوائد، ص ۵۸

کنترل می‌گشت. ناامنی نیز تنها در پرتو سیطره و نظارت قدرت توانمند بود که به امنیت منتهی می‌شد و احساس ناامنی کشنده را کاهش می‌داد. بنابراین، در تاریخ فرمانروایی سلاطین بدوی بر ایران، سلطنت هم مطلوب بود و هم منفور. هم عامل چپاول بود، هم عامل کنترل و مهار ناامنی مجدد. چندین قرن هراس از ناامنی و غارت هست و نیست و حتی تعرض به نوامیس جامعه، مردمی را چنان پرورده بود که هم وجودشان مالا مال از نفرت پنهان از حاکمان سیاسی بود، هم زبانشان ثناگوی آنان، هم همواره بیمناک از سقوط این قدرت فاسد بودند، هم با وحشت از برآمدن افسدی دیگر و تجدید تمام مصایب، دوام فاسد را آرزو می‌کردند. مردم طی تمام این قرون متمادی در تحمل فاسد، روز خویش به شب بردند و صبحگاهان از غلبهٔ افسد بیدار شدند. چنین بود که آموختند تا به هنگام ضرورت و ناچاری، افسد را با فاسد دفع کنند.

اندرزنامه‌نویسان که همانند عامه مردم نمی‌توانستند از نفرت‌ها سخن بگویند، لاجرم در شرایطی که بقای سلطنت را مطلوب می‌شمردند و بلای آن را کمتر از هرج و مرج و آشوب می‌یافتند، کوشیدند تا سلاطینی را که از هرگونه آداب فرمانروایی بی‌بهره بودند با خلق سلاطین آرمانی و نشان دادن راه و روش سلطنت مطلوب از زبان همان سلاطین، به مصالح فرمانروایی خویش که صلاح مردم را نیز به دنبال داشت، رهنمون گردند. اندرزنامه‌نویسان نخستین که از زبان اردشیر و برخی شاهان ساسانی با حاکمان زمانه سخن گفته بودند، به خوبی به اخلاف خود آموخته بودند که در سیاست تعلیم سلاطین، پایبند اصالت شخصیت‌ها و صدق و کذب سخنانی که از زبان ایشان بیان می‌گردد، نباشند. آنان باید به تأدیبات اصالت دهند، نه به الفاظ و کلمات. به همین دلیل نیز اندرزنامه‌نویسان عصر فرمانروایی بدویان، بدون مقید ساختن خویش به اصالت شخصیت‌هایی که تعالیم خویش را بر زبان آنان می‌نهادند، هم از زبان ارسطاطالیس سخن گفتند، هم از رفتار محمود غزنوی در مراقبت احوال رعایا مثال آوردند، هم شاهان بزرگ سلجوقی را به عنوان نمونه‌های سلطنت مطلوب معرفی کردند.

در دوره‌های میانی حیات اندرزنامه‌نویسی، هنوز شرایط مطلوب برای دلالت فزایندهٔ سلطان به مشورت در امور و اجتناب وی از استبداد رأی فرا نرسیده بود، بنابراین اندرزنامه‌نویسان در این دوران، پس از ارائهٔ اندرزهای ممکن به سلاطین، از طرق مختلف

و با شیوه‌ها و ابزارهای گوناگون و در کنار گفتگو از وظایف سلطان مبنی بر ضرورت رسیدگی شاه به مظالم و مراقبت از رفتار و اعمال نزدیکان، ندیمان و خواجگان و غلامان و جاسوسان و رسولان و منهبیان و مقطعان و ...، کوشیدند تا سلطان را به اهمیت نصب وزرای کاردان و خردمند و مردان رأی و تدبیر و دستوران تیزبین رهنمون شوند.

سلاطین به صراحت خویشان را شمشیر آخته و مظهر قهر و خشم فرمانروایی می‌شمردند و بر این اوصاف نیز فخر می‌کردند. دلالت آنان به نصب وزیران خردمند، آثار مطلوب گوناگونی به شرح زیر را به دنبال داشت:

نخست آنکه: در آن وانفسای آزرده‌گی و سرگشتگی‌های پیایی فرهیختگان ایرانی، زمینه نفوذ آنان به دربار شاهان فراهم می‌شد؛

دوم آنکه: با نشستن عقل (وزیر)، در کنار کرسی و سریر قهر (شاه)، کشور از ویرانی فروتر نجات می‌یافت و امکان پیدا می‌کرد تا اندکی به سوی آرامش گام نهد؛

سوم آنکه: امکان طرح اندرزهای صریح‌تر و رهنمودهای گسترده‌تر به شاه با بیان وظایف وزیر در دستگاه سلطنت مهیا می‌گردید.

با تمام این احوال، در قیاس با اندرزنامه‌های قرون اولیه، اندرزنامه‌های دوره سلطه بدویان بر ایران و به‌رغم حضور فعال وزیران ایرانی در دربارهای ترک مغول، گفتگوی مستقل از وزارت و خصایص وزیران محدودتر و کم‌رنگ‌تر می‌شود، بدیهی است تعلیل این معنا نیز در حوصله این مقدمه نیست. مقایسه‌ای کوتاه میان میزان گستردگی بحث در *قوانین الوزارة و سياسة الملک*، اثر ماوردی با *سیر الملوک* خواجه و *نصيحة الملوک* منسوب به غزالی و *الفخري في آداب السلطانية* ابن طباطبا و *الغياثي* امام‌الحرمین جوینی، به وضوح صدق این مدعا را نشان خواهد داد.

گفتنی است که در آن تعداد از اندرزنامه‌های این دوره نیز که گفتگوهای از وزیر به میان آمده است، وزیر گرچه همانند عصر عباسی و سیاست‌نامه‌های آن دوران، نیاز قطعی دستگاه سلطنت و پادشاهی قلمداد می‌شود، ولی نقش او در کنار سلطنت چندان برجسته نمی‌شود؛ حال آنکه با دور شدن اندرزنامه‌نویسان از دوره حکومت‌های بدوی و نزدیک شدن به دوره قاجار که گفتگو از وزارت بار دیگر رواج می‌یابد، اندرزنامه‌نویسان نه تنها وزارت را نیاز قطعی دستگاه سلطنت می‌شمارند، بلکه مرتبه عقلانی وزیر را نیز از حد

صاحب مسندی برخوردار از رأی و تدبیر که سنگینی بار سلطنت را به دوش می‌کشد، ارتقاء داده و تأکید می‌کنند که وزیر باید فیلسوف و در تمام امور کشورداری برجسته و جامع آداب گوناگون باشد. این تحرک در محتوای اندرزنامه‌ها از رشد نسبی اندیشه اجتماعی و رام شدن قدرت و اندرزپذیرتر شدن دستگاه سلطنت و افزایش اقبال فرمانروایی به چنین اندرزنامه‌هایی حکایت دارد. اندرزنامه‌نویسی گمنام و ناشناخته از دوره صفوی، درباره جایگاه وزیر و شأن علمی وی نوشته است که:

«باید دانست که وزیر، دوم پادشاه است و کار او دشوارتر بود؛ چه پادشاه را حشمت حجاب است و کسی بر او گستاخی نتواند کرد، وزیر را حجاب نیست و نظام مملکت به پادشاه منسوب گردد و خلل آن به وزیر. پس باید که وزیر فیلسوف باشد به حکمت و دهقان به زراعت و بازرگان به تصرف و لشکری به تهور و ملک به همت و رعیت به تواضع. و به خیرگرای و مصلحت‌جوی و مزاج‌روزگار و مردم‌شانس. و وقت هر کاری داند و در موقع خود کند، از نرمی و درشتی و فرو گذاشتن و سخت گرفتن. و هر کاری که افتد از آن بیرون تواند آمد. در اوایل، از عواقب اندیشه و از ظاهر به باطن و از حاضر به غایب قیاس کند. و رعیت را سرکوفته و شاکر دارد و لشکر را ترسان. و سیر و راحت را در رنج طلبد و در همه کارها جانب خدای تعالی و جانب مخدوم را نگاه دارد و از ترس مخدوم جانب حق فرو نگذارد. و هشیار باید باشد تا تدبیر کس بر وی وانشود و از دروغ‌زن و خاین و شریر پرهیزد؛ چه هرکه با خود راست نرود، با مردم هم راست نرود. و حریص را کار نفرماید. اعوان به اندازه گیرد؛ نه چنانکه مملکت نامضبوط گردد؛ نه چنانکه خرج بسیار افتد. سیرت نیکو دارد تا متصلان و اتباع بدو اقتدا کنند. آنچه به نفس خود باید ساخت به دیگری نگذارد که کار ضایع ماند و آنچه دیگران را باید فرمود، خود نکند که روزگار تلف و عظم کم شود. خلوت نطلبد، مگر برای دو کار:

یکی آسایش، هم از بهر شغل؛

دوم امتحان و بازجستن آنچه کرده است تا خطا را دریابد و صواب ماضی را امام سازد.»^۱

پس از سلطنت و وزارت، عدالت سومین بحث محوری غالب اندرزنامه‌ها است. گفتگو از عدالت و ضرورت آراستن شهرداری به زیور عدل را، باز هم اندرزنامه‌نویسان ایرانی با همان مبانی که از سلطنت مطلوب طرح کرده بودند، آغاز کردند. عدالت گرچه در سنت ایرانی عنایتی شهرداری بود، اما ریشه‌ای عقلانی داشت و ضرورت تداوم فرمانروایی شمرده می‌شد. شاه به حکم تعلق به استمرار سلطنت خویش ناگزیر بود تا عدالت ورزد و از بیداد و ستم اجتناب کند. چنین نگاهی به عدالت که یکسره عنایت سلطانی بود و ترحم شبان بر ربه، گرچه در قیاس با نگاه و نگرش نوی و علوی که عدالت را حق مردم بر ذمهٔ فرمانروا و والی می‌شمرد، نه منت و عنایت او، تفاوتی در بنیاد و اساس داشت، اما با ستیز و گریز آشکار خلفای عربی، از حداقل قواعد عدل، بسنده کردن به آن اجتناب‌ناپذیر بود و تلاش برای تحقق همان اندازه از عدالت، مطلوب و کوششی برای مهار سببیت‌های بی‌حد و مرز.

خلفای عباسی که مسلمانان، به خصوص ایرانیان را با شعار عدل، به ستیز با امویان فراخوانده بودند، پس از تصاحب قدرت و گستردن بساط سلطنت، گرچه خود را جانشین پیامبر می‌شمردند، اما چون به حکم ماهیت قدرت و شخصیت خویش، از عدالت اجتماعی گریزان و هراسناک بودند، لاجرم در پی احیای بیداد جاهلی افتادند. در دل این بیداد و در درون آن ظلمت اعاده شده، دلالت به عدالت شهرداری، هم تعلیم بود هم ارائهٔ حداقل قواعد عدل به این خلفا. خلفایی که به حکم تمایل به بقای قدرت، در همان حال در جستجوی راهی برای پیوند دادن حکومت خویش با قواعد عدالت نیز بودند.

فرهیختگان و اندرزنامه‌نویسان ایرانی که در آغاز، عمده‌ترین مبانی گرویدن ایشان به اسلام، همانا شیفتگی دیرینهٔ آنان به عدالت در مفهوم اجتماعی آن بود، در صورتی که می‌دانستند به هنگام گفتگو از عدالت با این معنا، با واکنش شدید نظام خلافت روبرو نخواهند شد، طبعاً به جای بحث از عدالت شهرداری، از عدالت علوی سخن می‌گفتند، اما چون به واقعیت نگریستند و دستگاه سلطنت عربی موجود را افسار گسیخته و در همان حال مشتاق به بقا و دوام یافتند، به حکم «ما لا یُذَرُّکُ کُلُّهُ لا یُتْرَکُ کُلُّهُ»، کوشیدند تا با گفتگو از میراث فرمانروایی ایرانی و آفریدن رفتارهای آرمانی در شخصیت سلاطین فرس، اسب سرکش سلطنت را با فراخواندن به اطاعت از قواعد عدالت و شهرداری ایرانی، یعنی دلالت به رعایت عدالت در معنای حداقل آن، «سیاست» کنند.

بی گمان هم اندرزنامه نویسان قرون اولیه، هم اخلاف آنان در قرون بعدی، تا به آن اندازه ساده لوح نبودند تا به راستی باور کنند که جسم پادشاه عادل در گور سالم می ماند و تبدیل به خاک نمی شود. اما قدر مسلم آن است که آنان این سخن را از سویی برای تعظیم عدالت و مشروعیت فرمانروایی مبتنی بر دادگری عنوان می کردند و از سویی دیگر با خوشبینی تمام، آن را محرکی می شمردند برای تحریک اذهان خلفای بدوی و سلاطین دوره بدوت که به دلیل هراس شدید از مرگ، به مصون ماندن کالبد و جسم خود از تعفن در گور تمایل داشتند.

پس در دلالت پادشاهان بیدادگر به عدالت، باز هم اصالت با تعلیم و تأدیب بود، نه واقعیت تاریخی نمونه ها و مثال ها. به همین دلیل هم تفاوتی نمی کرد که آنان سلاطین زمانه و اسب سرکش قدرت موجود را از زبان انوشیروان با راه و رسم عدالت آشنا سازند و سیاست کنند، یا از زبان مأمون، یا سلطان محمود، یا ملکشاه.

از جمله وظایف پادشاه و قواعد عدالت در اندیشه کهن ایرانی، حفظ سلسله مراتب اجتماعی و نظام طبقاتی بود. گفتگو از بنیادهای این نگاه و نگرش، دور از هدف های این نوشته است. صرف نظر از اختلاف نگرشی که درباره بنیادهای عقلانی، ضرورت ها، یا ماهیت منفی و بازدارنده این سنت، در دوام و بقای نظام سلطنتی ایران قدیم وجود دارد، قدر مسلم آن است که دفاع از ثبات حیات گروه ها و اصناف و طبقات اجتماعی در دوره استیلای حکومت های بدوی بر ایران و اندرز پادشاه به محارست از حیات آن ها، نه تنها معقول که به عنوان بستر ضروری تداوم مدنیت و شالوده قرار و ثبات اجتماعی بود. به همین دلیل نیز شماری از اندرزنامه نویسان کوشیدند تا با تأکید به اینکه شرط نخست عدالت حفظ طبقات چهارگانه جامعه، یعنی اهل قلم، اهل سیف، اهل معامله و اهل مزارعه است، هم تحت عنوان عدالت دستگاه سلطنت را نسبت به عواقب فروپاشی طبقات اجتماعی آگاه سازند، هم مانع از آن گردند که بی خردان در درون بخردان راه یافته و با مخدوش کردن اصالت هر طبقه، زمینه تباهی نظام سیاسی و طبقات اجتماعی، خاصه اهل قلم، بازرگانان و دهقانان را فراهم سازند؛ طبقاتی که بر خلاف اهل سیف، عمدتاً ایرانی بودند و برخوردار از خردمندی و تربیت نسبی مدنی و فرهنگی.

اندرزنامه نویسان برای آنکه تعالیم نظری خویش را با نمونه های عینی همراه سازند تا اندیشه بدوی قادر به لمس آن شود، داستانی آفریدند از رفتار خردمندانه انوشیروان در

محارست از طبقات اجتماعی و روش سفیهانه بهرام گور در این باب. در افسانه ایشان انوشیروان با حفظ و حمایت از دوام طبقات، موجب دوام سلطنت و آبادانی کشور شد و بهرام گور که تربیت یافته جامعه بدوی بود، با فروریختن بنیاد طبقات، مقدمات اضمحلال سلطنت را مهیا کرد.

اگرچه ثابت و رکود بافت سیاسی جامعه ایران در قالب و ساخت فرمانروایی بدوی همان نقشی را که در بازدارندگی از تحرک اندیشه سیاسی و تکامل قواعد کشورداری داشت، در عرصه گفتگو از عدالت و تعمیق معنا و مفهوم آن نیز ایفا می‌کرد، اما با افزایش و گسترده‌گی بیداد در عصر حکومت سلاجقه و ایلخانان، به‌خصوص از آن هنگام که قیام‌هایی اجتماعی در غالب نهضت‌های شیعی پدید آمدند، فرصتی پیدا شد برای گفتگوهای عمیق‌تر از عدالت، به‌خصوص گفتگو از عدالت اجتماعی؛ عدالتی که علی(ع) سمبل آن بود و قربانی آن.

از این زمان به بعد، اندرزنامه‌نویسان نه تنها به جای گفتگو از عدالت در لابلاي مباحث سلطنت، در قالب باب یا تمهید یا فصل مستقلی از عدالت سخن گفتند، بلکه افزون بر گفتگو از دادگری در همان مفهوم عدالت شهریاری، شماری از روایات نبوی و مرتضوی را مبنای توصیف خویش از عدالت کرده، مفهوم دادگری را از معنای محدود اولیه خود، یعنی درخواست از سلطان برای کاهش ستمگری توسط حکام و پیرامونیان خویش، در معنای وسیع‌تری بسط داده، هرچه بیشتر تصریح کردند که: «مَنْ عَدَلَ مَلَكَ وَ مَنْ ظَلَمَ هَلَكَ». اگر تا این ایام عدالت و رفتار عادلانه، عمدتاً در کنترل غضب و سخط شاهانه معنا می‌شد و جلوگیری از دست‌اندازی حکام به اموال و نوامیس مردم، از این زمان به بعد، عدل به حوزه رفتار دیوانی و مالیاتی حکومت تسری یافت و عدالت به اتخاذ سیاستی معتدل در نظام مالیاتی تفسیر شد. اگر تا این زمان داستان بهرام و باغ انار مهم‌ترین محور اندرز به عدالت دیوانی بود، از این زمان به بعد، گذشته از آنکه به صراحت نوشته شد که:

«إِذَا بَنَى الْمَلِكُ عَلَى قَوَاعِدِ الْعَدْلِ وَ دَعَمَ بِدَعَائِمِ الْعَقْلِ نَصَرَ اللَّهُ مَوَالِيَهُ وَ خَذَلَ مَعَادِيَهُ»^۱

از مسئولیت و تکلیف سلطان در حق مردم سخن به میان آمد.

با نزدیک شدن به دوره قاجاریه، گفتگو از عدالت باز هم فزون‌تر و بحث از معنای آن عمیق‌تر گشت. تا به آن حد که اگر اندرزنامه‌نویسان در قرون قبلی، به ندرت از روایت زیر در آثار خویش یاد می‌کردند، در این دوره، غالب آنان این نوع روایات را به عنوان یکی از مستندات اصلی خویش در ضرورت استقرار عدالت به کار گرفتند و تصریح کردند که: «الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلَمِ».^۱ حتی کسانی چون محمدصادق وقایع‌نگار مروزی که به دلیل وابستگی نزدیک به دستگاه سلطنت، باید روش محافظه کارانه‌ای اتخاذ می‌کرد، مفهوم سستی عدالت را توسعه بیشتری بخشیدند و به صراحت نوشتند که:

«عدالت نه همین داد مظلوم از ظالم گرفتن و دیده از کردار ظالم پوشیدن است؛ باید هر کس را در مرتبه خود واداشت و همت بر معموری ولایات گماشت. خُردان را بر بزرگان چیره ننمود و سفلگان را بر عزیزان خیره نساخت. کارهای معظم را به اشخاص فرومایه محول ننماید و به آب عنایت و تربیت بر چهره بی‌هئران نگشاید، که در این کارها بیم زوال دولت و خوف ترلز ارکان مملکت است.»

حکومت قاجار بی‌گمان ماهیتی استبدادی داشت و همانند فرمانروایان بدوی پیشین، مردم را رعیت خود می‌شمرد، اما با دگرگون شدن اوضاع قبلی و محدود شدن خصلت پلنگی این فرمانروایی، به خصوص در دوره ناصری و محدود شدن چشمگیر قتل‌عام‌هایی گسترده، نظیر قتل‌عام‌های پاپی ادوار قبل، اندرزنامه‌نویسان این دوره، چنانکه با ملاحظه آثار آنان مشهود می‌شود، نه تنها مفهوم عدالت در معنای عنایت شهريار، هرچه بیشتر به معنای وظیفه او در رعایت حقوق رعیت بر ذمه وی توسعه یافت، بلکه در تعدادی از اندرزنامه‌ها، اندرزها نیز از شکل و شیوه اندرز غیرمستقیم، به اندرز و خطاب مستقیم تبدیل گردید و این بار شخص شاه، نه وزیر یا سلطان فرضی و مجهول، به صراحت تمام مورد خطاب قرار گرفت.

واقعیت آن است که به رغم چنین تحول و تحرکی مغتنم که در محتوای این دسته از اندرزنامه‌ها اتفاق افتاد و این خود از تحول و تحرکی هرچند محدود در بنیاد حیات

۱ به خلاف اشتباه این سخن به عنوان حدیث، در هیچ‌کدام از منابع به عنوان حدیث نبوی یا معصوم نیامده است. محدثین نیز به آن با عنوان سخن مشهور و با قید «قیل» استناد جسته‌اند. نگاه کنید به: شیخ مفید، *الاصالی*، ص ۳۱۰ / مولی محمد صالح المازندرانی، *شرح اصول الکافی*، جلد نهم، ص ۳۰۰ / فیض کاشانی، *التفسیر الصافی*، جلد دوم، ص ۴۷۷ / *بحار الانوار*، جلد ۷۲، ص ۳۳۱

اجتماعی جامعهٔ ایران حکایت می‌کرد، چون این درجه از تحرک محدود نمی‌توانست ماهیت حیات بدوی مدنی را دگرگون سازد، به همین دلیل هم ساخت سلطنت، حداقل تا عصر مشروطه همچنان ایللیاتی باقی ماند، بنابراین اندرزنامه‌های این دوره نیز نتوانستند دگرگونی اساسی ماهوی یابند.

با فرارسیدن عصر مشروطه، حیات اندرزنامه‌نویسی خاتمه پذیرفت، چرا که دیگر سلطنت به عنوان موضوع محوری مباحث اندرزنامه‌نویسان جایگاه خود را از دست داده بود. در این دوران و آستانهٔ این نهضت، گرچه گفتگو از ایدئولوژی مشروطیت و حکومت قانون و حاکمیت ملی و حقوق ملت جایگزین اندرز سیاسی شد، اما چون به رغم بنیادهای مردمی نهضت و اصالت قیام ضداستبدادی مردم که در نهایت در قالب نظام مشروطه سامان یافت، مشروطه‌خواهی و آثار سیاسی مرتبط به آن (نه استبدادستیزی) نیز محصول حیات تاریخی ایران و به‌سان دانه‌ای تناور شده از درون باغ و بستان ایران زمین نروید و تنها به یاری روش قلمه‌زنی در جغرافیای سیاسی ایران نشانده شد، هیچ‌گاه نتوانست بار و ثمری شایسته داده و حیاتی فعال و پر نشاط داشته باشد. به همین دلیل نیز با وزش نخستین طوفان، یعنی طوفان سلسلهٔ پهلوی، به سادگی از ریشه درآمد.

مروری بر محتوای اندرزنامه‌ها

می‌رویم به سراغ اندرزنامه‌هایی که در این دفتر و دفتر بعدی ارائه شده‌اند. شمار آن‌ها نوزده اندرزنامه است؛ ترتیب ارائهٔ آن‌ها هم تاریخی است؛ برخی از آن‌ها نگاشتهٔ دولت‌مردان دربار قاجاری است، تعدادی نیز حاصل قلم علمای شرع است، چه علمای مردمی و چه وعاظ‌السلطین. برخی هم نگاشتهٔ درویش این دوران است. چند رساله نیز حاصل اندیشه و قلم نویسندگانی بدون وابستگی رسمی به حکومت قاجار. در انتخاب این اندرزنامه‌ها تنوع شخصیت و گوناگونی کلی گرایش‌های کم و بیش متفاوت نویسندگان آن‌ها اصالت داشته است، نه صرفاً محتوای آن‌ها.

دو اندرزنامهٔ نخست، «شیم عباسی» و «تحفهٔ عباسی» اثر محمدصادق مروزی ملقب به وقایع‌نگار است. متأسفانه از سوابق زندگی وی اطلاع دقیقی در دست نداریم. همین اندازه می‌دانیم که او در مرو شاه‌جهان متولد شد و پس از تحصیل مقدمات در همان زادگاه

خویش، به قصد دانش‌افزایی، وارد مشهد شد و چندی نیز در این شهر به کسب دانش پرداخت. او در سال ۱۲۰۹ با شنیدن خبر غلبهٔ ازبکان بر مرو و قتل بیرامعلی‌خان حاکم این شهر، مشهد را ترک گفت و پس از سفر به عتبات عالیات و چندی توقف در نجف اشرف، رهسپار زیارت خانهٔ خدا گردید. مروزی پس از بازگشت از مکه چندی در کاشان اقامت گزید و در همین شهر بود که با صباحی همدم و همنشین گشت.^۱

مروزی، در اوایل عصر فتحعلی‌شاه منصب وقایع‌نگاری گرفت و بی‌درنگ به تألیف تاریخ جهان‌آرا که از منابع عمدهٔ عصر فتحعلی‌شاه است، پرداخت. اثری که علی‌رغم اهمیت آن در تاریخ جنگ‌های ایران و روسیه و سایر حوادث مهم آن دوره، تاکنون به زیور طبع درنیامده است. وقایع‌نگار علاوه بر مسئولیت تاریخ‌نویسی، بارها برای شاه قاجار مأموریت‌های سیاسی نیز انجام داد. از جمله در سال ۱۲۲۰ و پس از آنکه عبدالرحمن پاشا در اختلاف با حاکم بغداد به ایران پناهنده شد، فتحعلی‌شاه نامه‌ای برای پاشای بغداد نوشت و از او خواست تا عبدالرحمن پاشا را به حکومت شهرزور منصوب کند. شاه مأموریت رساندن نامه خود را به وقایع‌نگار داد.^۲

در سال ۱۲۳۱ نیز با بروز اختلاف میان فیروزمیرزا و برادرش محمود بر سر حکومت هرات، عبدالرشیدخان افغان برای گرفتن استمداد به نفع فیروزمیرزا وارد تهران شد. شاه پس از پذیرفتن او، به وقایع‌نگار دستور داد تا به عنوان سفیر وی همراه ایلچی هرات عازم این شهر شود. مروزی در حالی وارد خراسان شد که برخی از خوانین خراسان علیه شجاع‌السلطنه با حاکم هرات متحد شده بودند و میان آنان با حاکم خراسان نایرهٔ جنگ اشتعال داشت. در یکی از همین جنگ‌ها بود که وقایع‌نگار دستگیر شد و به مدت نه ماه در زندان هرات افتاد.^۳ در سال ۱۲۴۱ و پس از جدی‌تر شدن اختلافات مرزی ایران و روسیه، فتحعلی‌شاه، در کنار ارسال سفرای مختلف به تفلیس، یکبار نیز وقایع‌نگار را مأمور گفتگو با ژنرال یرمولف کرد.^۴ در ۳۰ محرم ۱۲۴۲، چون سرجان مکدونالد سفیر انگلیس به اردوی شاه رسید، به دستور فتحعلی‌شاه، وقایع‌نگار و میرزا نصرالله علی‌آبادی به استقبال

۱ نگارستان‌دارا، ص ۱۵۰

۲ روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۱۳

۳ تاریخ‌ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۶۴

۴ روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۶۳۳/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد دوم، ص ۲۴۰

او رفتند و روز بعد با وی به گفتگو پرداختند.^۱ پس از قتل گریبایدوف، چون در آغاز قرار شد تا رکن‌الدوله روانه پترزبورگ گردد، به دستور شاه وقایع‌نگار نیز مأمور همراهی با این شاهزاده شد.^۲ آخرین حضور مشخص وقایع‌نگار در پیوند با مسائل سیاسی دربار فتحعلی‌شاه، ملاقاتی است که او در ذیقعه ۱۲۴۸، همراه جمعی از بزرگان درباری با سیمونوویچ وزیرمختار روسیه انجام داد.^۳ وقایع‌نگار که از آغاز سلطنت فتحعلی‌شاه تا آخرین لحظات مرگ او در دربار قاجار جایگاه رفیعی داشت، در ذیحجه ۱۲۵۰ و قریب دو ماه پس از مرگ شاه، چشم از جهان فرو بست.^۴

از میان دو اندرزنامه او، به تصریح خود نویسنده، شمیم عباسی در ۱۴ رمضان ۱۲۲۷ نگاشته شده، اما نمی‌دانیم که دومین اثر او یعنی تحفه عباسی، در چه تاریخی تألیف یافته است.

شمیم عباسی چنانکه ملاحظه می‌شود، اثری است کوتاه، اما ادیبانه و پر از نکات کاربردی در سیاست و مملکت‌داری. وقایع‌نگار در این اثر کوشیده است تا با بیانی زیبا و کوتاه، وظایف اصلی فرمانروایی و قواعد حکومت را به عباس میرزا و هر خواننده دیگر اثر خویش بیاموزد. زبده سخنان وی را می‌آوریم:

ظل‌اللهی به مطابقت رفتار حسنه پادشاه با صفات والای الهی و مطابقت فرع است با اصل، نه به صرف ادعا؛

دیوانیان یا چاکران درگاه را باید براساس شایستگی مسئولیت داد نه به استصواب و استصحاب؛

شاه باید خدمتگزاران قدیم را ارج نهد تا خادم قدیمی از خدمت پشیمان نباشد و خدمتگزار جدید با اطمینان خاطر قدم در راه خدمت گذارد؛

التفات فرمانروا باید عام باشد نه خصوص عده‌ای خاص؛

اثبات قهر و لطف خداوندی، با درک و فهم و به نیروی اجتهاد است، نه به

تقلید از سخن این یا آن؛

۱ تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد دوم، ص ۲۴۰/روضه الصغای ناصری، جلد نهم، ص ۶۵۱/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۶۴

۲ روضه الصغای ناصری، جلد نهم، ص ۷۱۱

۳ تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد دوم، ص ۹۰/ناسخ التواریخ، جزء دوم، ص ۲۲۴

۴ ناسخ التواریخ، جزء دوم، ص ۲۲۴

نیکی و بدی اشخاص ضابطه می‌خواهد به قول دشمنان یا دوستان ایشان در این باب اعتماد نشاید؛

مراقبت از رفتار و اعمال مقربان از وظایف فرمانرواست. آنان هرگز نباید مبسوط‌الید رها شوند تا بتوانند موجب بیم و امید عموم مردم باشند؛ مقدم داشتن بی‌خردان در دستگاه حکومت، خلاف عدالت است؛ ملوک نباید فتنه جویی پیرامونیان را زیرکی ایشان شمارند و سعایت آنان از دیگران را کفایت بخوانند؛

دادن یک منصب به دو نفر مایه مغایرت است و مغایرت مقدمه تعطیل مهم و اغتشاش؛

به گزارش و تصدیق حکام در آبادی بلاد و رفاه ملت نباید اعتماد کرد، زیرا آنان که خود مخربند، می‌توانند به دروغ از آبادی و رفاه نیز خبر دهند؛ از انتظام مهم ملت باید از طریق جاسوسان هوشیار و راست گفتار باخبر شد؛ به گزارش‌های مترددین نباید اعتماد کرد، زیرا آگاهی آنان به گوش است نه به هوش؛

ابراز حوادث مملکت بعضی اوقات ضروری است. اظهار حوادث علامت ثبات و کتمان آن نشانه خوف است؛

در جمع کارگزاران هرکس را که علایق (ثروت و مکت) کم است، اخلاص بیشتر است. آنکس نیز که هیچ ندارد، در فکر مصلحت خویش است؛ ابنای ملوک باید توسط ندیمان عاقل و دبیران مطلع به آیین و رسوم کشورداری ملوک سلف تربیت شوند؛

کارگزاران دولت باید به اندازه مخارج، مداخل داشته باشند تا ناچار به خیانت نشوند؛

در میان اطرافیان فرمانروا، آن کس که ثروتی زیاده از اندازه خود اندوخته است، به راه خیانت گام خواهد گذاشت؛

فرمانروا باید بداند که در میان اطرافیان خویش، هر کس در تلاش بدگویی از دیگران است، بالفطره از جمله اشرار است؛